**اصول، جلسه 33: 22/9/۱۳۹۹، استاد سید محمد جواد شبیری**

**اعوذ بالله من الشیطان الرجیم**

**بسم الله الرحمن الرحیم**

و به نستعین انه خیر ناصر و معین الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین

و اللعن علی اعدائهم اجمعین من الآن الی قیام یوم الدین

یک تذکری در مورد بحث جلسة قبل عرض کنم. ما در مورد فانه علی یقین من وضوئه اینجوری معنا می‌کردیم که مراد از وضوئه، وضو داشتن نیست، بلکه مراد از وضو، وضو گرفتن است. و می‌گفتیم که فانه علی یقین من وضوئه، یعنی یقین دارد که وضو گرفته. البته می‌گفتیم قبل از این تعبیری که در روایت شده، تعبیر الرجال ینام و هو علی وضوءٍ هم به همین معنا هست. فاذا نامت اتوجب الخفقة و الخفقتان علیه الوضوء هم به همین معنا هست. فاذا نامت العین و الاذن و القلب وجب الوضوء هم به همین معنا هست.

اینجا البته اتوجب الخفقة و الخفقتان علیه الوضوء به این معنا، به معنای وضو گرفتن هست. وجب الوضوء هم به معنای وضو گرفتن هست. ولی الرجل ینام و هو علی وضوءٍ خیلی روشن نیست که مراد علی وضوءٍ به اعتبار این‌که قبلاً وضو داشته و هو علی وضوءٍ یعنی بر همان وضویی که قبلاً گرفته الآن هست، به این اعتبار هو علی وضوءٍ تعبیر می‌شود. یا به اعتبار این‌که آن علی وضوءٍ یا علی طهرٍ، در بعضی جاها، به جای علی وضوءٍ، علی طهرٍ به کار گرفته. این الرجل ینام و هو علی وضوءٍ خیلی عبارتش روشن نیست که مراد چی است. علی ای تقدیر اگر هم فانه علی یقین من وضوئه به اعتبار این‌که قبلاً وضو گرفته هم باشد، مراد به اعتبار این است که چون وضوئی که گرفته منشاء یک حالت مستمری در آن شده، و آن حالت مستمر را می‌خواهد اینجا مطرح کند. چون اینجا یک اشکالی مطرح هست، آن اشکال این هست که اگر مراد از وضوء، آن حالت حدوثی باشد، آن حالت حدوثی دیگر نسبت به او شک و یقین مطرح نیست. حدوث، وضو گرفتن من یقین دارم که وضو گرفتم، در وضو گرفتنم شکی ندارم. شک در بقای وضو است. شک در باقی ماندن و وضو داشتن من در عالم بقا هست. بنابر این این وضوئه، را نمی‌شود به معنای وضوء گرفتن معنا کرد. ولی به نظر می‌رسد اگر هم وضوئه را به معنای وضوء گرفتن بگیریم، وضوئه را مقدمه است برای این‌که چون یقین دارد که وضو گرفته، پس یقین دارد که قبلاً وضو داشته. این را وضوئه، کما این‌که ما مثلاً در رساله‌های عملی همین قاعده استصحاب را اینجوری تعبیر می‌کنیم. می‌گوییم استصحاب وضو را کسی که یقین دارد که وضو گرفته است، شک دارد که وضوئش باطل شده است یا باطل نشده است، بنا می‌گذارد که وضو دارد. تعبیر می‌کند کسی که یقین دارد وضو گرفته است. این‌که می‌گوید کسی که یقین دارد وضو گرفته است، به این اعتبار است که وقتی یقین دارد وضو گرفته، به وضو داشتنش یقین دارد، این تعبیر، تعبیری هست که ما به صورت خیلی عرفی به کار می‌بریم و مانعی ندارد که این تعبیر را به کار ببریم و اشکالی در بحث نیست.

مرحوم آقای صدر یک بحثی را اینجا مطرح فرموده‌اند، بحث را به این شکل دنبال کرده‌اند که آیا جملة فانه علی یقینٍ من وضوئه، جملة خبریه است یا جملة انشائیه هست. این‌که در این بحث که جملة خبریه است یا جملة انشائیه است، می‌فرمایند که این جمله ظهور اوّلیه‌اش در این هست که خبریه است. ولی ممکن است انشائیه باشد. انشائیه بودنش، اشکال عقلی ندارد. این عبارت صلاحیت انشائیه بودن هم دارد، بر خلاف فرمایش آقای خویی که فرمودند جملة اسمیه نمی‌تواند در مقام انشاء به کار برود. در مقام انشاء جملة فعلیه مثل اعاد و یعید به کار می‌رود، ولی جملة اسمیه به کار نمی‌رود. و ایشان اشکال می‌کنند، این‌که جملة اسمیه در مقام انشاء به کار نمی‌رود، این در مورد، اگر درست باشد، در جملات طلبیه است. در مقام انشاء طلب جملة اسمیه به کار نمی‌رود. ولی در مقام ایجاد شیء تعبداً، انشائی که در مورد ایجاد شیء تعبداً باشد اینجا مانعی ندارد که ما جملة اسمیه به کار ببریم. کما این‌که در جملة انتِ طالق این را به کار می‌بریم. ولی جملة اسمیه را در مقام ایجاد شیء تعبداً به کار می‌بریم. اینجا هم ما می‌توانیم در مقام ایجاد تعبدی یقین به کار ببریم. فانه علی یقین در مقام انشاء به معنای ایجاد تعبدی یقین به کار ببریم. یا این‌که اصلاً ملازم یقین ما، یقین تعبدی باشد. اخبار از یقین تعبدی در این مقام ما به کار ببریم. البته هر دوی اینها خلاف ظاهر است. ولی باید دید که آیا قرینه‌ای برای این خلاف ظاهر داریم یا نداریم. میزان خلاف ظاهر بودنش نسبت به میزان خلاف ظاهر بودن این‌که در احتمالات دیگری مسئله هست کدام بیشتر استت، این را باید بررسی کرد.

استاد ما آقای حائری در حاشیه اشاره می‌کنند که آقای خویی خودشان در تقریرات مصباح الاصول به این مطلب اشاره دارند که در مقام انتِ طالق، جملة اسمیه به کار می‌رود ولی چطور شده که غفلت کردند از این‌که اینجا شبیه همان در ما نحن فیه هم می‌تواند اراده بشود. به نظر می‌رسد که اینجا غفلتی واقع نشده، بلکه بین کلمة یقین و کلمة طالق فرق است. یقین امری است تکوینی، طلاق امری اعتباری است. در امور اعتباری انشاء امور اعتباری به معنای ایجاد تعبدی‌اش، این خیلی عرفی است و طبیعی هست و روشن است. ولی این‌که بگوییم مراد ایجاد تعبدی یقین است، اصلاً یک چیز عرفی نیست که ما قرار بدهیم. این، این هست که اصلاً به ذهن آقای خویی شاید هم یک چنین چیزی خطور نکرده. همچنان‌که اصلاً مراد از یقین، یقین تعبدی باشد، این امری است در مدارس و حوزه‌های علمیه و بحث‌های علمی اینها مطرح می‌شود. اصلاً اینها عرفی نیست که مراد از یقین، یقین تعبدی باشد.

بله یک چیزی تعبدی هست، آن تعبیر، تعبیری است که ما در جلسة قبل گفتیم، آن بحث تنزیل، آن این است که ما می‌خواهیم بگوییم آقا یقین دارد، یعنی نازل منزله، تشبیه، استعاره. شبیه هو اسدٌ، زیدٌ اسدٌ ما به کار می‌بریم به اعتبار این که زید آثار اسد را می‌خواهیم بر آن بار کنیم، زیدٌ اسدٌ را به کار می‌بریم. آن درست است، ولی این‌که یک چیزی به نام یقین تعبدی تعبیر بکنیم، یک چیزی به عنوان ایجاد تعبدی شیء وراء بحث استعاره و تشبیه و ورای آن یک باب جدیدی بخواهیم باز کنیم و آن را خارج از آن بدانیم، این صحیح نیست. در امور اعتباری انت طالق درست است، انتِ طالق اصلاً حقیقت است. انتِ طالق هیچگونه تجوز و مجازیتش و هم در آن به کار نمی‌رود، چون طلاق یک امری هست که ایجادش به دست شارع است. یک امر اعتباری است. امر اعتباری ایجادش به دست قانون‌گذار است، عرف متعارف ممکن است یک قانونی در مورد طلاق داشته باشد، شرع و نظام قانونی شرعیه یک اعتباراتی در این مورد داشته باشد، بنابراین شخص شوهر با گفتن انت طالق می‌تواند این امر اعتباری را ایجاد کند. یک امر حقیقی هست و اشکالی هم در آن نیست. به خلاف هو علی یقینٍ، فانه هو علی یقینٍ، کلمة یقین این حالت در آن نیست، بنابراین به این شکل نباید بحث را دنبال کرد که مرحوم آقای صدر دنبال کردند و بحث دنبال شده.

علی ای تقدیر آقای صدر بحث را که دنبال کردند می‌فرمایند که قرینة برای این‌که اینجا مراد از فانه علی یقین انشاء یقین به معنای تعبدی یقین هست، قرینة این هست، فانه علی یقین، ایشان می‌گوید اگر مراد از یقین را مضاف به متعلق ملاحظه بشود و از حیثیت حدوث و بقاء یقین را تجرید بکنیم، اینجا دیگر بالفعل یقین ندارد، یقینش زائل شده. ولی اگر حدوث را ملاحظه کنیم. بگوییم فانه علی یقینٍ من وضوئه، یعنی علی یقینٍ بحدوث وضوء، اگر حدوث باشد، اینجا دیگر زمان را اگر قید بگیرید، بحث نقض یقین و امثال اینها درست نیست، ملاحظة نقض یقین به شک صحیح نیست و تعبیر صحیحی نیست. چون اگر در یقین حدوث ملاحظه بشود، یقین و شک باید به یک شیء تعلق گرفته شده باشد. چون شک اینجا در حدوث یقین نیست، شک در بقای یقین هست. به این بیان، اشکال را مطرح کردند. و بعد در مقام پاسخ بر آمده‌اند.

اینجا من قبل از این‌که به پاسخ شهید صدر بپردازم، یک نکته‌ای به ذهنم می‌رسد، آن نکته را عرض بکنم، اینجوری من در حاشیه نوشته‌ام: الظاهر ان لازم تجرید الذهن عن حیثیة الحدوث و البقاء اجتماع الیقین و الشک فی زمان واحد فهو نظیر ما یقال الانسان حیوان و الانسان لا حیوان و الجملة غیر متعارضتان بناءً علی کون القضیتین مهملتین لم یلحظ فیهما الکلیتة و الجزئیة بل قضیة مجردة عن حیثیة الحدوث و البقاء فی عالم لهذا الذهن قضیة مهملة فعلیه فالمشکلة ان الیمین بهذا المعنی لا یکون منقوضاً بالشک بل یجتمع معه و لیس بمشکل فی عدم وجود یقین بالفعل.

یعنی ما یقین را به نحو مهمله اگر ملاحظه کنیم، یک زمان ممکن است انسان یقین داشته باشد، یک زمان ممکن است شک داشته باشد. فی الجمله یقین داشتن و فی الجمله شک داشتن به همدیگر قابل جمع هستند. این، به این نحو، آن‌که یقین را از حیثیت زمان مجرد نمی‌کند. یقین و شک را یک زمان واحد در نظر می‌گیرد. می‌گوییم آن یقینی، اخیراً مجرد از زمان نیست، می‌گوید حیثیت دیگری است، همان یقینی که قبلاً به شیء داشتم همان یقینی که به طهارت سابق داشتم، همان یقین را باید حدوث و بقاء را ملاحظه بکنیم، اگر حدوث و بقا را ملاحظه نکنیم، اصلاً یقین و شک با هم جمع می‌شوند. این که این خودش قرینه است بر همان مطلبی که آقای صدر در مقام جواب ذکر می‌کنند که ما در صحت اسناد نقض یک ملاحظه‌ای وجود دارد که به یقین شک که حتی حیثیت حدوث و بقاء را هم ملاحظه کنیم در متعلقش، این اسناد نقض صحیح هست. ما می‌خواهیم بگوییم حتماً باید چنین ملاحظه‌ای بشود. اگر حیثیت حدوث و بقاء را ملاحظه نکنیم، نمی‌شود مشکل را حل کرد.

مشکل اصلی این مشکل هست، مشکل این بود که در جلسة قبل ما مطرح کردیم. آن این است که نه این‌که حیثیت مجرد از زمان قرار بدهیم، آن این است که اگر گفتم من یقین دارم، ظاهر جمله این هست که من به عدالت زید یقین دارم، به عدالت زید در زمان کنونی یقین دارم. ظهور قضیة این‌که من، نه این‌که اصلاً زمان اصلاً ملاحظه نمی‌شود. ظاهر تجرید متعلق و عدم تقیید متعلق این هست که زمان یقین و زمان متیقن یکی است. کما این‌که ظاهر زمان مشکوک و زمان شک یکی است. اگر می‌گوییم لا تنقض الیقین بالشک، ظاهرش این هست که زمان متیقن و زمان یقین یکی است، و زمان شک و زمان مشکوک هم یکی است. و همین هم هست که چون، حالا اجازه بدهید یک نکته‌ای را اینجا اشاره بکنم. در لا تنقض الیقین بالشک ممکن است شخصی بگوید که لا تنقض الیقین بالشک به چه دلیل این مربوط به، به خصوص حالا در این روایت نه، در روایت حدیث اربع مائة، من کان علی یقین فشکّ فالیمض علی یقینه. در این عبارت مرحوم شیخ انصاری این اشکال را مطرح کردند که این حدیث معلوم نیست مربوط به قاعدة استصحاب باشد. این می‌تواند مربوط به قاعدة یقین باشد. من کان علی یقین فشک، این می‌تواند به قاعدة یقین باشد. ما در مقام پاسخ آنجا عرض می‌کردیم، من کان علی یقین فشک، ظاهر جمله این هست که زمان یقین و زمان متیقّن یکی است. یعنی آن زمانی که یقین دارد به متیقنی که مربوط به همان زمان هست یقین دارد. زمان شک و زمان مشکوک هم یکی است. بنابراین وقتی زمان یقین و زمان شک خود زمان یقین و شک مختلف شد، زمان متیقن و زمان مشکوک هم باید مختلف باشد که این با قاعدة استصحاب جور در می‌آید. قاعدة یقین، زمان متیقن و زمان مشکوک دقیقاً یکی است، همان چیزی که یقین تعلق گرفته از جهت زمان به همان شک نسبت به متیقن در همان زمانی که بوده تعلق گرفته. این اشکالی که اینجا مطرح هست، اشکال این هست که فانه علی یقین من وضوئه، ظاهر چون این وضوء را ما، ظاهر متعلق وقتی قید زمان برای این ؟؟؟ ۲۵:۳۳ نمی‌کنیم ظاهر این هست که متعلّق همان زمانش، زمان یقین هست. همان اشکالی که حاج آقا مطرح فرموده بودند و ما در جلسة قبل بررسی کردیم. اشکال را باید به این شکل طرح می‌شد و بررسی می‌شد، نه به شکلی که در کلام مرحوم آقای صدر مطرح شده.

مرحوم آقای صدر در مقام پاسخ به آن اشکالی که مطرح فرموده بودند، چند تا جواب دادند، من جمله جوابی که دارند، می‌گویند که اینجا عدم صحة الحمل علی الانشاء، در تقریرات بحوث آقای هاشمی اینجوری تعبیر شده، اشکال سوم، ثالثاً عدم صحة الحمل علی الانشاء فی نفسه اذ لو حُمِل الیقین علی التعبدی منه فما لا یقال علی الیقین فی الجملة الثانیة فهل الیحمل علی الیقین الوجدانی او التعبدی، تا آخر عبارتی که ایشان اینجا آوردند. بل اوّل خلاف ظاهر السیاق و خلاف صراحة الترکیب فی تألیف قیاس من صغری و کبری و هذا لا یکون الا مع الوقت معنی المراد بالیقین فی الجملة. ۲۷:۱۵

ایشان بحث را که دنبال می‌کنند، می‌گویند جمله را نمی‌شود حمل بر انشاء کرد، جملة اولیه، چون یقین در جملة دوم را نمی‌شود حمل بر یقین تعبدی کرد. اینها دو تا بحث مختلف است. حمل جمله فانه علی یقین من وضوئه برای انشاء یک بحث هست، این‌که یقین، یقین تعبدی بودن، یقین اگر یقین تعبدی باشد، جمله، جملة اخباریه هست. این یک مقداری بحث مشوش هست. در کلام آقای حائری هم این دو تا بحث، این‌که یقین، یقین تعبدی باشد، یا جمله، جملة انشائیه به این معنا باشد، بحث‌هایش را هر دو را با هم بحث کردند. اینجا که عدم صحة الحمل الانشاء فی نفسه اذ لو حمل الیقین علی التعبد منه، دلیل و مدعی با همدیگر مطابقت ندارد و متفاوت هست. در کلام آقای حائری ادعا را، هر دو را، می‌گوید مراد از انشاء را به معنای عام از انشاء به این معنا، یا حمل یقین بر یقین تعبدی گرفتند و جملات را، این بحث‌ها را دنبال کردند.

من در حاشیه کلام آقای هاشمی اینجوری نوشتم: در حاشیة اذ لو حمل الیقین علی التعبدی منه.

عبارت این بود: ثالث عدم صحة الحمل الانشاء فی نفسه اذ لو حمل الیقین علی التعبدی منه فما لا یقال الیقین فی الجملة الثانیة.

نوشتم: الاستدلال غیر موافق للادعا، اذ المدعی عدم صحة الحمل علی الانشاء فالاستدلال ینفی کون الیقین تعبدیاً و هذان امران مختلفان، لا یلزم فی احد نفی الآخر ثم من یدعی کون فانه علی یقین من وضوئه انشاءً ینکر کونه صغری قیاس بل هی نتیجة قیاس صغراه محذوف و ان شئت قلت هی بیان لاحد مصادیق القضیة الکلیة المذکورة فی قوله فلا ینقض الیقین بالشک.

این‌که یک مقداری بیاناتی که ایشان تعبیر دارند، با بیاناتی که مثلاً مرحوم نایینی. مرحوم نایینی فانه علی یقینً من وضوئه را که دارند، این فانه علی یقین من وضوئه را نتیجه گرفته، صغری و کبری نگرفتند و آقای صدر با صغری و کبری قرار دادن خواستند آن را پاسخ بدهند. اگر از اوّل صغری و کبری بدانیم، خود همین صغری و کبری بودن انشائی بودن و یقین تعبدی بودن و همة اینها را پاسخ می‌دهد، دیگر نیازی نیست به این شکل بحث را دنبال کردن. حالا حاج آقا می‌فرمودند انصاف این است که این‌که ما ان هو علی یقین من وضوئه را بخواهیم به معنای تنزیلی بگیریم، بگوییم مراد این هست که یجری علی یقینه، مراد نازل منزلة این باشد، این خیلی بعید هست. مرحوم حاج آقا مرتضی حائری هم این‌که فانه علی یقین من وضوئه را به این معنا گرفتند را می‌گوید هیچ سابقه‌ای ندارد، شاهدی ندارد که علی یقین به این معنا به کار برود. واقعاً اینها چیزهایی هست خلاف عرف و عرفی نیست و انصافاً فانه علی یقین من وضوئه را عرفاً به معنای این هست که نسبت به وضوئش یقین دارد، جنبة اخباری هست، اخبار از یقین تکوینی هست که با توجه به این‌که ما می‌دانیم که الآن یقین ندارد، مراد از خود همین جملة قبل، حالا یک تقریب دیگر می‌خواهم عرض بکنم. یقین به معنای یقین داشتن هم اینجا معنا بکنیم، نه یقین گرفتن. ما می‌گفتیم فانه علی یقین من وضوئه به معنای این هست که یقین دارد که وضو گرفته است، این مقدمه است برای این‌که بگوید قبلاً وضو داشته. نه، اگر هم علی وضوئه مراد وضو داشتن هم باشد، چون جملة سابقی که دارد، چون در جملة سابق آن چیزی که مفروض قرار گرفته، این هست که قبلاً یقین داشته، همین کافی است بر این‌که مراد از وضوئه، وضوی سابقش باشد. در صورتی اتحاد زمان متیقن و مشکوک از جمله استفاده می‌شود که قرینه‌ای بر خلاف نباشد. سؤال سائل قرینه است بر این‌که مراد از علی یقین من وضوئه، یقین به وضوی سابقش باشد. این به نظرم این بحث، بحث تمامی است. حالا یک ریزه‌کاری‌هایی در این بحث وجود دارد که ان‌شاءالله این را در جلسة آینده صحبت خواهیم کرد.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد

پایان